

جلسه دوم

صفحه ۵۱۱ را بیاورید سوره مبارکه فتح: «بسم الله الرحمن الرحيم إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً و ينصرک الله نصرأ عزیزا هو الذى أنزل السكينة فى قلوب المومنين ليزدواوا ايماناً مع ايمانهم و لله جنود السماوات و الأرض و كان الله عليماً حكيماً»

ارتباط سوره مبارکه محمد با اين سوره

اگر خاطر مبارکتان باشد عرض شد که سوره مبارکه محمد سوره ۴۷ که اسمش سوره قتال است، با بیان‌هایی که کرد همه مبانی جهاد را مطرح کرد، همه موانع را نشان داد، جریان‌های مخالف را ذکر کرد، حرف آن جریان‌های مخالف را ذکر کرد، همه آن‌ها را جواب داد، نظام اسلامی در آستانه اولین جنگ و اولین فتح خودش است. می‌دانید که جنگ بدر و احد و این‌ها در حقیقت جنگ‌های تحمیلی به نظام اسلامی بوده. شاید اولین جنگ نبوده و این‌ها جنگ‌های تحمیلی بوده، آیات قرآن سوره مبارکه انفال مفصلاً این‌ها را بیان کرده. ولی اصلاً فارغ از این که این سوره را در دامنه بحث‌های تاریخی بخوایم ذکر بکنیم که یکی از مسائل -من بارها عرض کرده‌ام- اشتباه روشی در مباحث قرآنی این است که شما می‌موقعیت این سوره را به لحاظ تاریخی هم بخواید مشخص بکنید. اشکال ندارد به جهت تاریخی هم بخواید مشخص بکنید. اما مستقلاً نگاه بکنید ببینید چی است. سوره مبارکه محمد دعوت به جنگ است، دعوت به قتال است، قتال پایه است به عبارتی. و همه موارد را ذکر می‌کند آماده برای فتح است به عبارتی. که اگر این فتح انجام بشود و این جنگ انجام بشود با نظام کفر و شرک حتماً به جمع بندی می‌رسد و حکومت جهانی رخ خواهد داد. یعنی فتح رخ خواهد داد. باز هم عرض کردیم که این اشتباه است که شما سریع بروید ببینید این فتح مکه است، یا صلح حدیبیه است یا فتح خیبر است، یا یک چیز دیگر است. اول قبل از این که مصداق از مصداق آیه و سوره را مشخص بکنید مفهوم سوره مهم است که باید مشخص بشود. که سوره مفهوم چیست؟ و این فتح به عنوان فتح مبین که چهار ویژگی را در امتداد خودش ایجاد می‌کند این چیست و مشکل چیست از این به بعد؟

بدگمانی به خدا مهم‌ترین مانع فتح

اگر بخواید این سوره را یک نگاه مختصری بکنید سوره برمی‌گردد به این که خب حالا همه جامعه اسلامی آماده فتح اما مهم‌ترین مشکل و عمیق‌ترین مشکل دارد خودش را نشان می‌دهد. و آن بدگمانی به رسول است و بدگمانی به خداست که آیا این حرف‌ها تهور و بی‌باکی این مسلمان‌ها و پیغمبر است یا نه این یک واقعیتی است این‌ها؟ شاید بگوییم اگر بگوییم که اسلام و جریان‌های ایمانی به اندازه‌ای که از بدگمانی نسبت به مسیر و راه و فلان و این‌ها ضربه خورده از هیچ چیز ضربه نخورده سخن به گزافی نگفته‌ایم. اگر می‌بینید که آیه ۶ مثلاً حالا این‌ها را بعداً می‌گوییم دیگر. این که ویژگی منافقین و مشرکین که در این ویژگی با یکدیگر برابرند. یعنی دشمن بیرونی در حقیقت همین بدگمانی را دارد می‌گوید که بابا این‌ها که روی محاسبات عادی مادی قاعدتاً نباید می‌جنگیدند با ما. اگر دارند می‌جنگند این معلوم است که یک جنگ بیخودی است

که این‌ها دارند می‌کنند. منافقین درونی و داخلی هم دقیقاً همین است موضعشان. یعنی با هم هم موضعند. اگر می‌بینید این‌ها به «ظن السوء» در همین آیه ۶ آمده چنین مشکلی است. این‌ها حرف‌هایی ممکن است بزنند مثل آیه ۱۱ و ۱۲ حالا فضای کلی‌اش را دارم عرض می‌کنم. «سیقول لك المخلفون» گروهی پیدا می‌شوند از این مخلفون که می‌گویند «شغلنا أموالنا و أهلونا» اهل ما و فلان و این‌ها ما را مشغول کرده الآن ولی خدا می‌گوید نه، بحث این نیست که الآن ما گرفتاریم و دستمان بند است و فلان و این‌ها، «بل ظننتم أن لن ينقلب الرسول و المومنون إلى أهلهم أبداً» بلکه این‌ها گمانشان این است که ابداً این‌ها بر نمی‌گردند، یعنی یک جنگ بیخود بی‌ربط بی‌منطق با دشمن بیرونی دارند شروع می‌کنند و در حساب‌های عادی و حساب‌های معمولی هم قاعدتاً نباید نظام اسلامی خودش را وارد یک جنگ تمام عیار این مدلی بکند و خلاصه یک چنین کارهایی بکند.

تبعیت از ولی غیر معصوم

ببینید مهم‌ترین مسأله اگر هم بنشینید کلاه نداشته‌تان را قاضی بکنید مهم‌ترین مسأله بدگمانی به مسیر راه است. من دیده‌ام خیلی وقت‌ها حتی بعضی از کسانی که توضیح می‌دهند، حالا مفسر، مترجم، هرچی هست، مثلاً حضرت موسی را خیلی انسان پرریسکی می‌دانند، یعنی خیلی آدم متهور با ریسک بالا که مثلاً از این کارها می‌کند. می‌رود دم رود بعد می‌گوید که «کلا إن معی ربی سیهدین». از آن طرف منافقین همیشه حرفشان این است که «غَرَّ هؤلاء دینهم» این‌ها دینشان فریب داده آخر نباید قاعدتاً یک چنین کارهایی کرد. برای همین است که نقش جدی‌ای برای بحث عقلانیت می‌ماند. عقلانیت چی هست؟ و عقلانیت قرآنی چی هست؟ و این بحثی که ببینید عزیزان امروز هم هست که آقا بالاخره ولیّ که معصوم نیست. اصلاً این بحث عصمت خیلی بحث... که قرآن به عنوان شاخص طرح نمی‌کند. بعضی‌ها می‌گویند که ولیّ جامعه که معصوم نیست. خب بله نیست. الآن موضوعی که شما به دل جنگ نمی‌زنی و خلاصه مقاومت را در مقابل دشمن می‌شکنی به خاطر این است که ولیّ معصوم هست یا نیست؟ یعنی الآن فرض بفرمایید اگر یک دلیلی بیاید بگوید آقای خامنه‌ای معصوم است، بعد دیگر همه مشکلات حل می‌شود؟ خب نه که حل نمی‌شود. چرا؟ به شهادت تمام این انبیائی که ۱۲۴ هزار پیغمبر آمده‌اند که در دید مردم این‌ها بی‌خطا بودند، بی‌اشتباه بودند، چه بودند، پیغمبریشان اثبات شد، «یجادلونک فی الحق بعد ما تبین» بعد از این که مطلب روشن می‌شده می‌آمدند مجادله می‌کردند. این‌هایی که بحث عصمت حضرت آقا را مطرح می‌کنند که آقا حضرت آقا که معصوم نیستند که، الآن مگر موضوع این است؟ که یعنی الآن بگویند معصومند دیگر همه شروع می‌کنند پای کار می‌ایستند و می‌گویند خلاصه باید برویم و بجنگیم و فتح کنیم و چه کار کنیم؟

دلایل بدگمانی به خدا

- نه دقیقاً موضوع همین است که بدگمانی به خاطر این است که کسی که محاسبات دو بعدی دارد همیشه در محاسبات سه بعدی شک می‌کند. شک می‌کند که دنیا گرایی می‌چسباندش به زمین یعنی او را دو بعدی می‌کند همیشه. این حالت «اثاقلتم إلى الأرض» می‌چسبد به زمین دو بعدی می‌شود او هم. این اخلاذ إلى الأرض «أخلد إلى الأرض» او را دو بعدی می‌کند. نه این که نمی‌فهمد، می‌فهمد. ببینید آیاتی که عرض کردم همین است «یجادلونک فی الحق بعد ما تبین» روشن می‌شود برایش اما

او چون دو بعدی شده، یک: عقلانیتش نمی‌کشد. که «فأعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد إلا الحياة الدنيا ذلك مبلغهم من العلم» مبلغش و منتهای علمش همینجوری می‌شود. دو: آرامش لازم را ندارد برای این کار. ببینید این که حالا عرض خواهیم کرد چرا اینجا بحث آرامش می‌آید؟ بالاخره خوش گمانی احتیاج به آرامش هم دارد. یعنی شما مطلب را فهمیده‌ای مطلب مشخص است. «بعد ما تبین» است. اصلاً اگر مطلب روشن نباشد که حجت خدا تکمیل نیست. شما یادتان است آن‌هایی از شما که طلبه بودید «قبیح بیان واصل» است، نه حتی «بلا بیان». یعنی عقاب بلا بیان قبیح است. آنجا می‌گویند نه، عقاب بلا بیان واصل. یعنی این به آن برسد و بفهمد. «تبین» می‌کند ولی نمی‌تواند این حرف‌ها را به این صورت سه بعدی قبول بکند. و از آن طرف هم آرامش لازم را ندارد. خب این چسبیده خودش را به دنیا، داری شما دعوت می‌کنی به چیزی که به حسب ظاهر یک جوری مخالفت با دنیا دارد. یعنی شما باید از دنیایت بکنی و بروی آن کار را انجام بدهی.

وابسته بودن تحقق وعده‌های الهی به نوع عمل انسان‌ها

- خب این که شما می‌فرمایید که تحقق وعده‌ها خیلی طول می‌کشد اساساً به خاطر همین نکته بدگمانی است. که هی قرآن می‌گوید «فطال علیهم الأمد فقتت قلوبهم». بله طول می‌کشد، بدگمانی ایجاد می‌کند به خاطر این که زیر گاز را خاموش کرده‌ای. دقت می‌فرمایید؟ نه این که آمده‌ایم و کارها را کرده‌ایم و ایستاده‌ایم و این‌ها، بابا خدا اخلاقیش عوض نشده، اخلاق ما عوض شده. وگرنه خدا همان خدایی است که که وقتی موسی می‌برد دم رود، رود می‌شکافد. این همان خداست. این همان خداست که احزاب آنجوری می‌شود. این همان خداست که بدر فلان جور می‌شود. چرا اینقدر قرآن اصرار دارد این‌ها را فارغ از زمان و مکان و حوادث تعریف بکند داستان را؟ بعدش هم یک چیزی بگذارد تنگش که «فاعتبروا یا اولی الأبصار». اخلاق خدا که عوض نشده. اخلاق ما عوض شده. شما اگر اخلاقت عوض نشود خدا همان خداست. باز دوباره خلاصه دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد. اینجوری نیست که حضرت مسیح یک کاری می‌کند، موسی یک کاری می‌کند ما نمی‌توانیم آن کارها را بکنیم. فکر می‌کنیم خدا عوض شده. نه، ما مسیح نیستیم، ما موسی نیستیم. وگرنه قوم موسی از رود رد می‌شود از آن طرف هم چهل سال تیه است. خدا اینجوری است اخلاقیش. تحقق وعده‌ها به نوع حرکت من و شما بستگی دارد.

نقش آرامش قلوب مومنین در فتح

این نکته ببینید تا آیه ۷ یک سیستم را دارد توضیح می‌دهد که به صورت یک قاعده و مخالفت منافقین و مشرکین و این‌ها وگرنه به راحتی باید فتح اتفاق می‌افتاد. در دامنه بحث سوره مبارکه محمد اینجوری است که همه چیز آماده است برای فتح. و این فتح چهار ویژگی از خودش به جای می‌گذارد. و از آن طرف هم باید آرامشی بر مومنین و مومنات وارد بشود که بالاخره این چیزهایی که این مسیر صعب و سخت به لحاظ ذهنی، ببینید اصل مسیر ذهنی است. یعنی به لحاظ ذهنی باید این مسیر را طی بکند. فکر بکند که من با دشمن تا بن دندان مسلح وارد فضای جنگ و جدال می‌شوم و خدا هم تا ته وعده‌های خودش را می‌خواهد برای من عملیاتی بکند. عملیات فتح را می‌خواهد وعده‌هایش را عملیاتی بکند. خب اینجاست که مومن احتیاج به آرامش دارد. احتیاج دارد که دلش را گرفته باشند. عقلش را، آن عقل مادی‌اش را یک مقدار

تعطیل کرده باشند. احتیاج به این چیزها دارد. اینجاست که خدا به عنوان مرکزیت آرامش در این حوادث را که طرف می‌خواهد یک نقاط بلند را که «هو الذی أرسل رسوله بالهدی لیظهره علی الدین کله» این سوره نشان می‌دهد که واقعاً در یک زمان محدود کوتاهی این فتح انجام می‌شده و موجب حتی فتح‌های جهانی می‌شده که ائمه در دوره فتح جهانی می‌توانستند امامت کنند. ولی شما نگاه نکنید ۱۲۴ هزار پیغمبر و ۱۱ معصوم آمده‌اند و کار جلو نرفته آخرش. و ذخیره انتهای آمده‌است که شما دیگر همه این بحث‌ها را بالا پایین بکنی، خودت را آماده بکنی برای آن ذخیره.

رابطه جریان اربعین و ظهور

و جریان امام حسین، حالا من ان شاء الله فردا در معرفه المهدی به مناسبت اربعین ان شاء الله بحث مهم ارتباط اربعین ظهور را مطرح خواهیم کرد. که خود روایات ما چرا این بحث را اینجوری طرح می‌کنند و چرا جریان امام حسین به جریان ظهور اینقدر گره خورده. چرا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مدل معرفت‌شان چرا اینجوری است؟ همیشه فرزند نهم امام حسین، اینجوری معرفی می‌شوند. چرا پرچم امام زمان یا لثارات الحسین است؟ و این پرچم پرچی است که باید ذهنیت بشر تا آن موقع... چون شما یک پرچی ببرید بالا که کسی نمی‌فهمد شما چه دارید می‌گویید، این که به عبارتی هنر نیست. شما شعاری بدهید که هیچکس نمی‌داند شما چه شعاری دارید می‌دهید. نه، شعار شعاری شده، پرچم پرچی شده که همه بشریت دارد با آن نسبت می‌گیرد دیگر. تا قبل از ظهور دارد با پدیده خونخواهی امام حسین دارد نسبت برقرار می‌کند. و این چشم امید به جریان اربعین است برای این که چنین نسبتی در حقیقت یک مقداری واضح بشود برای همه مردم جهان، و نقشی که ماها داریم. اینجا هم باز دوباره عرض می‌کنم که کسانی که دارند پیاده روی می‌کنند و این‌ها حواسشان باید به یک چیزهایی باشد، موبک دارها هم حواسشان فقط به نخود و لوبیا و شربت و فلافل و از اینجور چیزها نباشد. بالاخره یک جریان دیگری هست. سر جریان حج مفصلش را عرض کردیم.

درس بزرگ سوره مبارکه فتح

- مردم پای کار نمی‌آمدند، آن‌هایی که می‌آمدند نتیجه می‌گرفتند. در لحظاتی که می‌آمدند نتیجه می‌گرفتند. ولی ببینید یک موقع هست شما حالا اصل داستان را باید بگوییم که چرا اینجا مسأله اطاعت و عدم اطاعت را با یک بالا پایینی طرح می‌کنند که معلوم شود که آقا ما اطاعت از ولی می‌کنیم دنبال دین هستیم. ما دنبال کشور گشایی یا مثلاً ماجراجویی در این چیزها نیستیم. برای همین است که سوره در قسمت‌هایی بحث این است که غلاف، شمشیر، غلاف. اتفاقاً از این طرف درسی است برای مشرکین و منافقین به خصوص منافقین داخلی که آقا شما پای کار نیامدید و ضرر کردید، از اینور هم درسی است به مومنین که آقای مومنین! ما که کلاً قرار نیست برویم جلو و به هر قیمتی، هر جوری، با هر ذهنیتی، یکی از پروژه‌های تخلیص و تلخیص و تمحیص و تمحیض و تمییز و این چیزها این است که مومنین! اطاعت مهم است این وسط. حول ولی بودن مهم است. گفتیم غلاف، غلاف. گفتیم بجنگ، بجنگ. گفتیم بنشین، بنشین. اینش مهم است. نه این که بجنگ، بجنگ. بجنگی باز دوباره. بنشین، ننشینی تو. خب این که اصلاً ما نمی‌خواهیم این کارها را بکنیم که. ما که کشور گشا نیستیم مثلاً ما چنگیز مغول نیستیم که، ما می‌خواهیم حول ولی

عملیات کردن را یاد بگیریم. لذا سوره مبارکه فتح یک درس بزرگی می بینید در میانه هایش برای همین داستان دارد که آقا بنشین پاشو است، نه این که من بگویم بنشین تو باز دوباره راه بروی، می گویم راه برو همه راه می روید. حتی مومنین. این را از شما نمی خواهم که. برای همین «المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق و اللازم لهم لاحق». این «و اللازم لهم لاحق» باید بروز پیدا کند. در سوره مبارکه فتح جای بروز چنین چیزی است. یعنی حالا که قتال است و برویم و بجنگیم و دچار فتح خواهیم شد ان شاء الله با سکینه و آرامشی که پیدا کرده اید دچار فتح جهانی خواهیم شد منتهای مراتب باز دوباره می بینید یک سری مومنین هستند اینها فکرمی کنند حالا بزن برو بریم ببینیم چه می شد دیگر فلان. نه اینجوریها نیست.

نمونه های بدگمانی به خدا

- من عرض کردم، ببینید این که ملت پای کار نمی آیند اصلش ریشه اش در بدگمانی است. بدگمانی به خداست. نه در این مسأله، شما طرف می گویی که آقا برو ازدواج کن خدا روزیت را می دهد. «إن یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله» خب الآن به طرف می گویی این آیه هست؟ می گوید آره. می گویی خدا هست؟ می گوید آره. می گویی خدا این را گفته؟ می گوید آره. می گویی می کنی؟ می گوید نه. چرا؟ چون می گوید ریسک است. حرف خدا ریسک است به عبارتی. چرا؟ چون به منطق دو بعدی خودش نمی خورد. برایش هزار جور مثال می زنی.
- فرقی ندارد بدگمانی به خدا با عدم ایمان حقیقی هیچ فرقی ندارد. یعنی ایمان حقیقتاً جدی نشده در وجود او. یعنی ایمان نیاورده. نه این که نمی داند، نه این که تبیین نشده، و همه این نه این که ها.

عرض به خدمتتان که حالا که یک خورده در فضا آمدیم که حالا بعداً مفصل باید بحث بکنیم که نقش این اعراب یعنی کسانی که فاصله دارند اساساً از معارف. خیلیها حالا نه این که در بیابانند لزوماً اینها. نه، کسانی که فاصله می گیرند از معارف اینها وقتی که وارد کنش می شوند کنش هایشان این مدلی است که می بینید منافقانه است. تا کسی مرتب با معارف تماس نداشته باشد باور نکرده باشد اینها را وقتی که می آید وارد نظام سیاسی می شود و کنش های جدی می خواهد بکند می بینید که واقعاً یک منافقی بیش نیست. یک آدم بی باوری، یک «فی قلوبهم مرض»ی که دارد هی در کار انبیا سنگ اندازی می کند و در برنامه هایشان آب می اندازد. ولو با نظام کارشناسی که عرض کردیم در سوره مبارکه قبلی بود.

حکمت بیان لغزش انبیا در قرآن

یک بحثی اینجا من حالا خیلی نمی خواهم به آن بپردازم. این آیه «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» که یک جوری انگار مجوز برای پیغمبر است که... ببینید خوب هم دقت بکنید این بحث به فتح ارتباط دارد. متأسفانه خیلی از مفسرین به این توجه نمی کنند. همین «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» را این را مستقیماً شروع می کنند به توضیح. در صورتی که آیه دارد می گوید «إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً» که این فتح مبین را برایتان توضیح دادم. این فتح انجام شده که چهار ویژگی ایجاد بشود. «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبه...» این گشودگی ایجاد شده، برای پیغمبر ایجاد شده. این فتح و گشایشی که برای پیغمبر است موجب چهار ویژگی می شود. یکی اش این است که پوشانده می شود بر پیغمبر، خدا می پوشاند بر پیغمبر «ما تقدم من ذنبک و ما تأخر». در حقیقت گناه «ما تقدم و ما تأخر» را یعنی آنچه که پیشاپیش

انجام داده و آنچه که بعداً می‌خواهد انجام بدهد به واسطه این فتح بخشیده شده. و برای این که خدا این را ببخشد.

حالا من باز دوباره قبل از این که می‌خواهم این بحث را توضیح بدهم یک سوالی هست و آن این که خب چرا خدا اساساً یک جوری بیان می‌کند که شبیه لغزش درمی‌آید کار. یعنی انگار پیغمبر «من ذنبک» و بالاخره هی ما مجبور انگار به دست و پا زدن می‌شویم که گناه پیغمبر! پیغمبر که گناه ندارد، این که یعنی این که معصوم است که پس پیغمبر معصوم چه می‌شود این وسط، همه این چیزها. می‌رویم وارد این بحث می‌شویم. ببینید یک بحثی هست به نام «هفوات الأنبیا» هفوات یعنی لغزش‌ها. من حالا مفصل اگر بخواهم بحثش را باز بکنم می‌رویم در تنزیه الأنبیا و اصلاً یک چنین بحث‌هایی منتهی نمی‌خواهم هم الآن آن بحث را بگویم چون که از بحث سوره خارج می‌شویم. خدا یک اصراری دارد که انبیا را شبیه مردم نشان بدهد. این یک ادبیات قرآنی است. اگر انبیا را شبیه مردم نشان ندهد با این که خب معلوم است انبیا هستند، وحی است، همه این چیزها، هی «إنما أنا بشر مثلكم یوحی الی» این را می‌خواهد در قالب قرآن جا بیاندازد. که اگر نکند آخرش شما می‌گویید که آقا یک سری ملائکه‌ای که «یمشون مطمئنین فی الأرض» نمی‌دانم چی جوری آمده‌اند، حکومت باید ملکی باشد، حکومت باید آن سویی باشد، حکومت باید فلان باشد، این‌ها هستند که می‌توانند این کار را بکنند ماها که نمی‌توانیم.

منوط نبودن حکومت الهی به اشخاص

ببینید اساساً قرآن دأبش این است که حتی حکومتش پیغمبر پایه هم نیست. بارها این عرض شده که ذیل این آیه «أفإن مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم» وقتی که شایعه شهادت پیغمبر در احد می‌شود خدا می‌گوید بابا پیغمبرش هم اگر نباشد شما باید این راه را بروید بالاخره. اگر پیغمبر کشته شده باشد، شما می‌خواهی برگردی الآن؟! جوابش این نیست که بله، می‌خواهیم برگردیم، جوابش این است که نه نمی‌خواهیم برگردیم. اگر این جوابش است، معنی‌اش این است که حکومت‌ها به پیغمبر هم ربط نباید داشته باشد چه برسد به کسی دیگر.

مثل این کسانی که الآن می‌گویند اگر آقا نباشد که دیگر اصلاً همه چیز به هم ریخته و اصلاً همه چیز را باید بوسید... من که می‌روم نمی‌دانم آنور دنیا و... ببینید این اصلاً یعنی چی این حرف؟ خدا حضرت آقا را برای ما صدها سال نگه دارد اما این چه حرفی است؟ که اگر مثلاً خدای نکرده آقا طوریشان بشود مثلاً همه چیز از بین می‌رود. کی گفته؟ ما همین فکر را زمان امام می‌کردیم. بعد دیدیم نه، اینجوری نشد. مادامی که ولیّ الهی بالای سر سیستم باشد و از طریق این سیستم عملیات شده باشد رویش، نه اینجوری نیست. این اتفاق نمی‌افتد. خیال همه هم راحت. خدا می‌خواهد نشان بدهد که بابا این پیغمبرهای ما آدم بودند. لذا یک چیزهایی گاهی اوقات می‌گوید مثلاً این‌ها «یمشون فی الأسواق» این‌ها در بازار راه می‌روند. خب آدم می‌گوید که چی مثلاً می‌خواهد بگوید این‌ها آدمند در بازار دارند راه می‌روند دیگر. مثلاً حضرت عیسی با مادرش «کانا یا کلان الطعام» این‌ها غذا می‌خوردند. خب می‌گویید خب حالا که چی مثلاً غذا می‌خوردند؟! می‌خواهد بگوید که بابا این‌ها دوتا آدمند غذا می‌خوردند. در روایت توضیح داده کسی که غذا می‌خورد دستشویی هم می‌رود دیگر. خب؟ خب به جمالت. کسی که دستشویی می‌رود حالا یعنی یک آدمی است دیگر. کسی که غذا می‌خورد دستشویی هم می‌رود و این‌ها موجودات آسمانی چیچیک نیستند که.

- بله دیگر. در حقیقت از یک انسانی باید تبعیت کرد. اصلاً شیطان مسأله‌اش همین است دیگر. نمی‌توانست از یک انسان تبعیت کند. این که شما یک انسانی را بگذاری - که البته آن انسان ویژگی‌هایی دارد- و تبعیت بکنی اصلاً این اطاعت موضوع سوره فتح است. که یک عده نمی‌توانند اطاعت کنند. حتی از مومنین نمی‌توانند اطاعت کنند. مومینی که از حد عادی منطقی‌اش هم تندتر می‌خواهند بروند این‌ها موضوع اتفاقاً همین سوره است.

این که لغزش بیان می‌کند انگار اصرار دارد لغزش بیان کند از انبیا می‌خواهد آن هیمنه قضیه را در ذهن شما بشکند. چون که انبیا پایه بودن اگر در ذهن شما شکل بگیرد به اشتباه می‌افتید. برای همین می‌بینید که موسی را که می‌خواهد نقل بکند حتماً یک مشتی این وسط باید بگذارد که این زده بعد بگوید «هذا من عمل الشیطان». آدم می‌گوید می‌شود این را برداشت موسی را یک خورده ملکوتی‌ترش کرد. یا راجع به حضرت عیسی باز دوباره آن بحث‌هایی که راجع به او و مادرش طرح می‌شود بی قرآن می‌زند تو سر مال انگار. حضرت یونس آنجوری، حضرت آدم آنجوری، پیغمبر اینجوری. چند جا پیغمبر را با این که خدا ببخشدت و خدا عفو کند و این گناه‌هایی که تو کردی و فلان، می‌بینید می‌زند تو سر مال به عبارتی. خودش این‌ها را دست کرده ولی می‌زند تو سر مال.

ملاک نبودن عصمت برای حکومت در قرآن

این نکته نکته مهمی است. ببینید حتی در تعریف و تمجید کردن از آدم‌ها باید یک حسابی را نگه داشت. این مهم است. من می‌بینم مثلاً یک عزیزانی یک چیزهایی می‌گویند راجع به مثلاً حضرت آقا این‌ها، خوب اصلاً چرا؟ مثلاً فارت چیست که این‌ها را می‌گوئی؟ آقا اینقدر مزایا دارد که لزومی به گفتن این‌ها نیست که تو داری می‌گوئی. اصلاً یک جوری که شما مواجهید با یک فوق شخصیت انگار. خوب این کمی نمی‌کند اتفاقاً همیشه کار را برای نفر بعدی هی سخت و سخت‌تر می‌کند. و بعد ذهن شما اشتباه می‌کند اصلاً آن موقع. آن موقع یک جاهایی ممکن است که شما فکرمی‌کنی که چرا اینجوری شد و چرا فلان اصلاً ذهنت نمی‌گذارد سوال بکنی. لذا داستان «هفوات الأنبیا» و بیان لغزش از طرف انبیا، تقریباً همه انبیا چیز شدند. یک حالی خدا به آن‌ها داده، از حضرت پیغمبر تا ایوب تا یوسف تا موسی تا عیسی تا نوح... همه این‌ها خدا یک حسابی به آن‌ها رسیده. نگذاشته آن ابهت در این‌ها شکل بگیرد برای مردم. همه مردم بفهمند که آقا این‌ها یک سری آدمند که آمده‌اند از طرف خدا هم هستند، خدایی‌اند، الهی‌اند، آمده‌اند حق حاکمیت دارند، باید این‌ها حاکم باشند و مردم هم باید دنبال این‌ها باشند.

اساساً هم طرح بحث عصمت نمی‌کند برای همین است. هی بیاید بگوید که مردم زمان می‌گفتند راجع به آن پیغمبر، تو که معصومی، ما که می‌دانیم تو معصومی. معصوم یعنی بریء از خطا و اشتباه. بابا این‌ها چیزهایی است که ماها نشسته‌ایم الآن در علم کلام درآورده‌ایم از لابلائی متن‌ها درآورده‌ایم و این را اثبات کرده‌ایم. مدل اجتماعی‌اش اساساً چنین بحثی نبوده، چنین حرف‌هایی نمی‌زدند، رد و بدل بحث‌ها و حرف‌ها اصلاً این نبوده. می‌دانستند این‌ها آدم‌های خوبی‌اند «لقد لبثت فیکم عمراً من قبله».

موضوع بدگمانی به خداست. موضوع این است که دعوت این‌ها همه دعوت همه‌شان «لیظهره علی الدین کله». دعوتشان کوهنوردی است و کوهنوردی سخت است. حالا که چی مثلاً آدم کوهنوردی بکند. و البته اگر کوهنوردی می‌کردند سریع به قله‌ها می‌رسیدند و البته نکردند. و البته کوهنوردی هم برای ما این

نیست که خود کوهنوردی موضوعیت داشته باشد. حول ولی اقدام کردن موضوعیت دارد برای ما. بگویند بجنگ می‌جنگیم. برای همین یک عده به امام حسین می‌گفتند نرو. یک عده به امام حسن می‌گفتند بجنگ. برای ما این چیزها مهم نیست. بله درست است آخرش به قله می‌رسیم ولی دور ولی بودن برای ما مهم است. حول او عمل کردن مهم است. به قول شیخ الرئیس می‌گوید که «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی» کسی که عارف می‌خواهد بشود برای این که می‌خواهد عارف بشود، یعنی عارف بودن برایش موضوعیت دارد. این مشرک است. ما اصلاً چه نیازی به عارف بودن داریم حالا؟ یعنی چی مان شده که الآن باید برویم عارف بشویم؟ ما عرفان را هم به خاطر خود خدا می‌خواهیم. عرفان خدا را به خاطر خود خدا می‌خواهیم. برای دستیابی به خود خدا می‌خواهیم، نه این که مثلاً ما هم عارف شدیم الآن. این‌ها یک جورى شرک است.

حالا باز بحث خیلی‌اش ماند که باشد برای بعد.

ولایت فقیه همان ولایت رسول الله

- بله دقیقاً. یعنی خواست نبی نیست این مقام. گفتم آیاتی که تصریح کرده حتی مثل آیه ۴۴ سوره مبارکه مائده نشان داده... یک جایگاه است. جایگاهی است که می‌بینید وقتی امام می‌فرمایند که ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. این را در حوزه خیلی ارور دادند راجع به آن. شما خبر ندارید. حالا به احترام امام چیزی نمی‌گویند. این را یکی دیگر گفته بود مثل شلوار برعکسش کرده بود حوزه. که ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است! ببینید امام که نمی‌خواهد بگوید فقیه رسول الله است که. نه، می‌گوید ولایتش رسول الله است یعنی همان جایگاه را گرفته. روی همان صندلی نشسته. این نکته‌اش است. وگرنه نمی‌خواهد بگوید فقیه رسول الله است که مثلاً یا عالمی رسول الله است. نه می‌خواهد بگوید ولایتش همان ولایت است. روی همان صندلی نشسته